

مطلبی که در زیر ملاحظه می‌کنید، برگردان آزاد قسمت‌هایی از «جامعه‌ی آینده»، Society of the Future، نوشته‌ی آگوست بیل می‌باشد. احزاب بورژوازی، به ویژه در چند دهه‌ی اخیر، زمین و زمان را از جار و جنجال پیرامون مسأله‌ی محیط زیست آکنده‌اند. پاره‌ای از آن‌ها تمامی موجودیت اجتماعی و دار و ندار سیاسی خود را منحصر از متن همین چکامه استخراج کرده و می‌کنند. شمار سازمان‌ها، جنبش‌ها، نهادها، رسانه‌ها، برنامه‌های پژوهشی و سمینارهای اطلاعاتی که این‌جا و آن‌جا، یا کلا در سطح بین‌المللی، زیر پرچم حراست از محیط زیست فعالیت می‌نمایند، بسیار کثیر و مجموعه‌ی بودجه‌ای که به حساب محصول کار توده‌های کارگر دنیا در این گذر ریخت و پاش می‌شود، به اندازه‌ی کافی چشم‌گیر است. متولیان کاپیتالیسم در کنفرانس ریودژانیرو، یا کنفرانس‌های قبل و بعد آن، بیش‌ترین وعده‌های دروغین را حول ادعای تلاش برای مقابله با تهدیدات جدی زیست محیطی به مردم این یا آن گوشه‌ی جهان تحویل داده‌اند. دولت‌ها و مجامع بورژوازی از همه چیز حرف می‌زنند، از عوامل تخریب طبیعت، دامنه و ابعاد آلودگی‌ها در قلمروهای مختلف محیط طبیعی زندگی بشر، انواع بیماری‌های ناشی از آلودگی طبیعت، راه‌های مبارزه و چاره‌جویی‌ها و سیاست‌پردازی‌های محلی، فراکشوری، جهانی و انبوه‌مسایل دیگر که اشاره به آن‌ها نه نیاز و نه موضوع بحث ماست؛ اما در این میان و در وسعت نامحدود تمامی این برنامه‌ریزی‌ها، ادعاها، هزینه‌سازی‌ها و بازارپردازی‌ها، فقط یک مسأله آماج هیچ اشاره و نقطه‌ی تلاقی هیچ گفتگویی واقع نمی‌شود. احزاب، تریبون‌ها و مجامع کاپیتالیستی، هر رطب و یابسی را به هم می‌بافند، اما تنها موضوعی که به موضوع پژوهش و گفتمان آن‌ها هیچ راهی پیدا نمی‌کند، انگشت نهادن بر ریشه‌ی اساسی آلودگی محیط زیست بشر و دلیل واقعی تخریب دائم‌التزاید طبیعت است. در محکم‌ی سرمایه یا آکادمی علوم نظام کاپیتالیستی کاروان دانش، تبعات، ریشه‌یابی‌ها و چاره‌پردازی‌ها را به این حريم راهی نیست. این رازی است، که سند برملاسازی آن گوشه‌ای از کیفرخواست طبقاتی پرولتاریا علیه کار مزدوری است و درست به همین دلیل هم پرداختن بدان فقط و فقط در کفایت کمونیست‌هاست.

ریشه‌ی تمامی اشکال آلودگی محیط زیست، در شرایط کنونی تاریخ، در وجود رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار نهفته است. رهایی بشر از تمامی انواع و عوارض این آلودگی‌ها نیز لاجرم به رهایی بشریت از وجود شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری گره خورده است. انسان در نگاه سرمایه، سوای فروشندگی نیروی کار، هیچ مکان و موضوعیت دیگری ندارد. تولید سرمایه، و باز هم سرمایه، نقطه‌ی شروع و رجوع و حرف اول و آخر نظام کاپیتالیستی است. تولید سرمایه‌داری بسان هر شیوه‌ی تولید دیگری در تاریخ - و حتا بسیار موثرتر از همه‌ی آن‌ها - نوع و محتوای مصرف، مبادله و توزیع را با طبیعت ذاتی خود هم ساز می‌کند. و صنعت، کشاورزی، خدمات، تقسیم کار، فعالیت‌های فکری و اجتماعی، سازمان کار و تولید، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی، و نوع و میزان و جوهر دخالت انسان در طبیعت، همه و همه را بر مبنای ملزومات سودآوری سرمایه‌داری و سو می‌دهد. در تمامی این قلمروها آن چه که مکان و اعتباری احراز نمی‌کند، سرنوشت زندگی انسان‌ها است؛ و برعکس، آن چه که همه‌ی توجه و اهمیت را به خود معطوف می‌دارد، ملزومات سودآوری و خودگستری سرمایه‌داری است. شیوه‌ی بهره‌برداری از زمین و طبیعت و کار کشاورزی نیز جزء لاینفک‌ی این رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و پروسه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌داری است. این که در هر ثانیه کدام حجم غول‌آسای فضولات شیمیایی وارد آب دریاها می‌شود؟ در هر روز طومار حیات چند صد نوع درخت جنگلی برای همیشه درهم می‌پیچد؟ چند صد تن زباله‌ی اتمی و گازهای سمی به رگ و پوست کرب خاکی تزریق می‌گردد؟ این که هر انسانی در هر دم و بازدم چه مقدار اکسید کربن استنشاق می‌کند؟ با حیات آبیان، پرندگان و هر موجود زنده‌ی دیگر در پهن دشت گیتی چه معامله‌ای می‌شود؟ این که چه چیز کاشته شود و چه چیز از دایره‌ی کشت و زرع خط بخورد؟ زمین و آب و هوا در جریان این کشت و کار به چه سرنوشتی دچار آیند؟ این که محصولات زراعی به چه شیوه و شکل و شمایلی پروراندند شوند و در جریان این پرورش چند درصد جمعیت مصرف‌کننده به چنگال مرگ سرطان تسلیم گردند؟ و در یک کلام، آن چه که مربوط به رابطه‌ی انسان و طبیعت، انسان و جامعه، انسان و انسان، انسان و حاصل کار خویش است، همه و همه توسط سرمایه و با ملاک‌ها و موازین سودآوری سرمایه‌داری رقم می‌خورد.

مقاله‌ی «سوسیالیسم و کشاورزی»، نوشته‌ی آگوست بیل، تشریح آثار شوم و ضدبشری شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی بر نوع مراددی انسان با زمین و زراعت، استفاده از دام و طیور، نوع بهره‌گیری از طبیعت، منجمله آثار و عواقب زیست محیطی آن را توضیح داده و هم زمان بدیل کمونیستی این مرادده را مورد کنجکاوی قرار می‌دهد. این مقاله در شرایطی نگاشته شده است، که هنوز بخش عظیمی از جهان زیر سلطه‌ی مناسبات فئودالی و ماقبل سرمایه‌داری قرار داشته و دامنه‌ی گسترش صنعت و تکنیک و دانش بشری حتا در پیش‌رفته‌ترین جوامع کاپیتالیستی در قیاس با امروز بیش از حد نازل بوده است. در آن دوره، امکانات بشر برای سازمان‌دهی سوسیالیستی کار و تولید هیچ شباهتی با وضعیت موجود نداشته است. مقاله‌ی بیل طبیعتاً از شرایط تاریخی خاص آن روز جوامع کاپیتالیستی به طور کامل متأثر است؛ با این حال، درون مایه‌ی واقعی این نوشته نه فقط برای زمان حیات نویسنده، که برای فعالین جنبش لغو کار مزدی در شرایط موجود نیز حداقل از دو لحاظ حائز اهمیت است.

نخست و مقدم بر هر چیز این که، خصلت انسان محوری جنبش کمونیستی طبقه‌ی کارگر را به هر انسان منصفی به بارزترین وجهی خاطر نشان می‌سازد. بیل در توضیح نگاه سوسیالیسم به مسأله‌ی کشاورزی و بهره‌برداری از زمین همه جا از واقعی‌ترین ملزومات بالندگی جسمی و فکری بشر عزیمت می‌کند؛ حل تضاد شهر و روستا، راه‌های افزایش بازدهی کار یا استفاده‌ی گسترده‌تر از اراضی مزروعی و موات که در نظام کاپیتالیستی به دهشت ناک‌ترین شکلی بشریت را پیش پای سودآوری سرمایه‌داری قربانی می‌سازد، در سخن بیل یک سره از مصالح و مقتضیات رشد همه‌جانبه بدنی و ذهنی انسان تبعیت می‌کند.

دوم این که، بیل آن چنان که مقتضای درک مادی تاریخ و سنت کمونیسم مارکسی است، و بر خلاف کمونیست‌های بعدی یا «کمونیست‌های» غرق شده در سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم بورژوازی، به طرح بدیل سوسیالیستی برنامه‌ریزی کار و تولید کشاورزی در مقابل آلترناتیو کاپیتالیستی بهره‌داری از زمین و طبیعت همت می‌گمارد. این دو آلترناتیو را در مقابل هم تشریح می‌نماید، اولی را موضوع نقد کمونیستی قرار می‌دهد و دومی را به گونه‌ای زنده تبلیغ می‌کند. شیوه‌ی کار و نوع نگاه بیل، حاوی درسی بسیار آموزنده برای همه‌ی کمونیست‌ها و به ویژه کسانی است که تا امروز به رغم تجربه‌ی تلخ اشتباهات صد ساله‌ی جنبش کارگری هنوز هم طرح و تبلیغ بدیل کمونیستی پرولتاریا در مقابل آلترناتیو کاپیتالیستی را راسیونالیسم، ایده‌آلیسم و خیال‌پردازی تلقی می‌کنند.

آرام امید

درهم شکستن مالکیت خصوصی بر زمین

در جوار وسایل تولید و ارتباطات، زمین به مثابه پایه و مبنای زیست نسل بشر و کالای اولیه‌ی تلاش عمومی انسانی، به جامعه تعلق دارد. در مراحل تکامل یافته‌اش، جامعه چیزی را که از آغاز تحت اختیار داشت، باز پس می‌گیرد. در میان همه‌ی انسان‌هایی که به درجه‌ی معینی از فرهنگ دست یافته‌اند، زمین جزو مالکیت جمعی به حساب می‌آید. مالکیت جمعی، اساس همه‌ی جوامع اولیه را تشکیل می‌دهد و تصور این جوامع بدون چنین نوعی از مالکیت ناممکن است. تنها با عروج و توسعه‌ی مالکیت خصوصی و دیگر اشکال تسلط مشابه و مرتبط با آن است، که مالکیت جمعی در جدالی سخت بر علیه آن رخت برمی‌بندد و توسط آن غصب می‌شود.

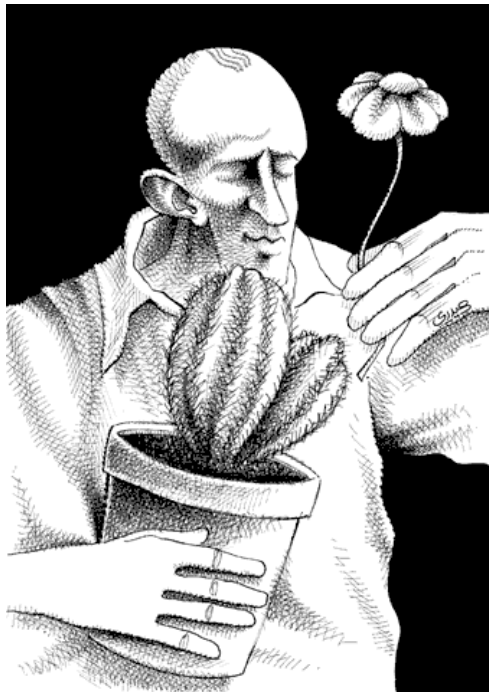
سرقت قهرآمیز زمین و انتقال آن به قلمرو مالکیت خصوصی، نخستین علت انقیاد و بردگی به حساب می‌آید، که از همه‌ی مراحل ممکن گذشته است: از بردگی تا «آزادی» کارگر مزدی در قرن حاضر. پایان این سرقت تاریخی، زمانی خواهد بود که برده‌ی مدرن - پس از هزاران سال رشد و توسعه - بار دیگر زمین را به مالکیت جمعی بازگرداند. اهمیت زمین برای موجودیت انسان به درجه‌ای است، که در تمامی مبارزات اجتماعی جهان در هند، چین، مصر، یونان، روم، در مسیحیت قرون میانه (سکته‌های مذهبی، جنگ دهقانی و مونزری)، در امپراطوری‌های ازتکس و اینکاس، و در جنبش‌های اجتماعی دوره‌های مدرن، مالکیت زمین همواره خواست اصلی مبارزین بوده است. هم اکنون نیز مالکیت جمعی زمین حتا از جانب کسانی چون آدلف سامتر، آدولف واگنر، دکتر شافل، هنری جرج و دیگران حمایت می‌شود؛ کسانی که البته نمی‌خواهند درباره‌ی مالکیت جمعی در سایر حوزه‌ها چیزی بشنوند.

رفاه و آسایش جمعیت مردم در درجه‌ی نخست به کشت، پرورش، و بهره‌برداری از زمین وابسته است. تکامل و توسعه‌ی روش‌های کشت و پرورش زمین تا عالی‌ترین درجه‌ی ممکن، یکی از امورات و دل مشغولی‌های برجسته‌ی عمومی است. ولی چنان پرورش و توسعه‌ی، با وجود سلطه‌ی مالکیت خصوصی ناممکن است. عقلانی‌ترین روش‌های بهره‌برداری از زمین، نه تنها بستگی تام به شیوه‌ی کشت و پرورش آن دارد، بلکه هم چنین پای فاکتورهای دیگری را هم به میان می‌آورد. چیزهایی که تا حدود زیادی از عهدی بزرگ‌ترین مالکین زمین و حتا قدرت مندترین تشکیلات هم خارج است. فاکتورهایی که در برخی موارد از

چهارچوبه‌ی عملی عمل کرد دولت‌ها هم فراتر رفته و نیاز به پاسخ‌گویی در سطح بین‌المللی دارد.

بهبود و پرورش زمین

جامعه می‌بایست زمین را به مثابه یک کل با تمام طرح‌های توپوگرافیک‌اش (طرح‌های مربوط به نقشه برداری)، با تمام کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، دریاچه‌ها، رودها، استخرهای طبیعی، بته‌زارها، باتلاق‌ها، مرداب‌ها، زمین‌های بایر، و بیشه‌هایش در نظر بگیرد. جدای از موقعیت جغرافیایی، که قابل دست‌کاری نیست، این طرح‌های توپوگرافیک تاثیرات معینی بر آب و هوا و کیفیت زمین بر جای می‌گذارند. در این جا میدان وسیعی برای فعالیت وجود دارد، که در طی آن هزاران تجربه دست‌یافتنی جلوه می‌کند.



رسیدن به این هدف، البته تنها به وسیله‌ی انبوهی از آزمایش و تجربه‌ی زنده عملی خواهد شد. کاری که دولت در این راستا تاکنون انجام داده است، به هیچ وجه کافی نیست. اولاً، فقط بودجه‌ی کوچکی برای این منظور اختصاص داده شده است. از آن گذشته، حتا اگر دولت می‌خواست به طور جدی خود را وقف انجام این چنین تکلیفی بنماید، زمین‌داران بزرگ که در تهیه‌ی قوانین حرف آخر را می‌زنند، از آن جلوگیری می‌کردند. بدون یک تعرض اساسی به مالکیت خصوصی، هیچ دستاوردی در این عرصه پایدار نخواهد بود. اما دولت، خود در اساس بر مقدس بودن مالکیت خصوصی و تضمین آن استوار می‌گردد. زمین‌داران بزرگ تکیه‌گاه اصلی آن هستند و از همین رو،

دولت از قدرت عمل در این راستا محروم می‌باشد. طرح‌های بزرگ و جامع بهبود زمین، مثل جنگل‌کاری (ایجاد جنگل‌ها) و بریدن جنگل‌ها، آب‌یاری و زه‌کشی برای ترکیب خاک‌ها، اصلاح دوره‌ای، کاشت و... می‌بایست برای رساندن زمین به عالی‌ترین سطح حاصل‌خیزی به کار گرفته شوند.

چیزی که برای کشت و پرورش زمین دارای اهمیت زیادی می‌باشد، یک شبکه‌ی وسیع و در عین حال به طور سیستماتیک طرح‌ریزی شده‌ی رودخانه‌ها و کانال‌های آبی است، که می‌بایست بر طبق اصول علمی سازمان داده شود. اگرچه مسأله‌ی نقل و انتقال ارزان‌تر بر روی راه‌های آبی که در جامعه‌ی مدرن موضوع مهمی است، برای جامعه‌ی جدید (که از دیگر امکانات حمل و نقل برخوردار است) نتیجه‌ی چندان موثری در بر نخواهد داشت، با این وصف راه‌های آبی شایسته‌ی توجه و بررسی جدی هستند؛ چرا که آن‌ها یک وسیله‌ی راحت و دم‌دست برای نقل و انتقال بوده و به حداقل مخارج، وسایل و تلاش نیاز دارند. مهم‌ترین جنبه‌ی سیستم کانال‌های آبی و رودخانه‌ها، این واقعیت است که از آن‌ها می‌توان به طور وسیع برای کشاورزی، آب‌یاری، و کشیدن آب استفاده کرد. از آن‌ها هم چنین می‌توان برای انتقال کودها و وسایل لازم جهت بهبود و پرورش زمین و نیز برای حمل محصولات به وقت درو و الاخر استفاده کرد.

تجربه نشان داده است، که زمین‌های بایر به مراتب بیشتر از زمین‌های سیراب، از زمستان‌های سرد و تابستان‌های گرم صدمه می‌بینند. بی‌دلیل نیست، که مناطق ساحلی بندرت با بحران‌های شدید آب و هوایی روبرو می‌شوند. آب و هوای سخت (سرد یا گرم) چه برای انسان‌ها و چه برای گیاهان مطبوع و سودمند نیست. یک سیستم وسیع کانال آبی، به هم راه قوانین درست و حسابی مربوط به جنگل‌داری، بدون شک در این عرصه نتایج مطلوبی بیار خواهد آورد. چنان سیستمی از کانال آبی، هم راه با ایجاد و بنای آب‌انبارهای بزرگ برای ذخیره و نگه‌داری مقادیر زیاد آب، هنگامی که بارش شدید باران یا آب‌شدن برف‌ها باعث ازدیاد و طغیان آب رودخانه‌ها و نهرها می‌شوند، دارای فواید بسیار زیادی هستند. تاسیسات و بناهای مشابهی هم برای رودخانه‌ها و نهرهای مناطق کوهستانی مورد نیاز خواهد بود. ویرانی در نتیجه‌ی سیل در چنان حالتی غیر ممکن خواهد بود. گسترش وسیع آب با پتانسیل بیشتر بخار شدن، هم چنین در همه‌ی احتمالات، امکان بارش منظم‌تر باران را افزایش می‌دهد. از این گذشته، چنین

تاسیساتی امکان ساختن و استفاده از تلمبه ها و دنده های بالا برنده برای استفاده ی آبی یاری وسیع زمین به نسبت ضرورت را در اختیار می گذارد. قطعات بزرگ زمین که تاکنون تقریباً به طور کامل شوره زار و بی حاصل بوده اند را می توان به کمک امکانات مصنوعی آبی یاری به مناطق حاصل خیز مبدل کرد. در جاهایی که گوسفندان به سختی چیزی برای خوردن می یابند و در بهترین حالت بر روی درختان تحلیل رنده کاج و صنوبر، شاخه های نازک و بی جانی رو به آسمان می روید، می توان محصول زیادی فراهم آورد، جمعیت بزرگی را از غذا بی نیاز کرد، و مقادیر بزرگی از علوفه ی دامها به دست آورد. بنابراین، مثلاً می توان گفت که برای تبدیل امپراطوری مقدس خاک گرفته ی آلمان به یک بهشت حاصل خیز، تنها به مخارج کار برای برداشتن قطعات شن از مارک نیاز خواهد بود. به این مساله در یکی از سخنرانی هایی هم که در طی گزارشی در نمایشگاه برلین درباره ی کشاورزی آلمان در بهار ۱۸۹۴ قرائت گشت، اشاره شده است.

ایجاد تاسیسات لازم مربوط به کانال آبی، تاسیسات آبی یاری، و سایر نیازمندی های مربوط به بهبود زمین و ترکیب خاک و غیره، مسایلی هستند که از عهده ی زمین داران مرقس خارج هستند. بنابراین، زمین های وسیع خارج از چهارچوب دروازه های سلطنتی پایتخت در چنین حالتی محکوم و مجبور به استفاده از شیوه ی زراعت عقب مانده هستند، که از نقطه نظر نسل های آینده غیر قابل درک و تصور به نظر می رسد. به علاوه، آب مردابها و باتلاق های بزرگ را می شود کشید و ضمن خشکاندن، آنان را - چه در شمال و چه در جنوب آلمان - مجدداً برای زراعت آماده کرد. راه های آبی هم چنین می توانند به کار کشت ماهی و بنابراین تهیه ی یک منبع گرانبهای غذا بیابند. از این گذشته، از آنها می توان به عنوان امکان آبی بی نظیری برای تاسیس بناهای مربوط به بهداشت و شستشو برای گروه هایی از جمعیت - در نقاطی که به رودخانه ها دسترسی ندارند - استفاده کرد.

تاثیر و فواید آبی یاری را می توان با چند مثال زیر بهتر شرح داد. در نزدیکی ویسفلز، هفت و نیم هکتار علف زار سیراب تا ۴۸۰ سنتنار علف تولید می کند، در حالی که پنج هکتار علف زار مجاور با همان کیفیت اما غیر سیراب تنها ۳۲ سنتنار علف ببار آورده است. بنابراین، اولی بیش از ده برابر بیشتر از دومی محصول ببار می آورد. در نزدیکی ریسا، در ایالت ساکسونی، آبی یاری ۶۵ اکره (جریب) علف زار مابین ۵۸۵۰ تا ۱۱۱۰۰ مارک سود داشته است.

به نقل از بوچنبنگر، آبی یاری زمین های لم یزرع و بته زار بوکر در سمت راست ساحل لیپ که ۱۲۴۰۰۰ مارک خرج داشت، آن را به جلگه های بدل کرد که - علی رغم غیر تولیدی بودنش قبل از این اقدام - هم اکنون سود سالانه ی علف مازاد آن به حدود ۴۰۰ هزار مارک بالغ می شود. اقدامات مربوط به بهبود زمین در مناطق پایینی اتریش نیز، که معادل یک میلیون کرون هزینه داشت، درآمد منطقه را به شش میلیون کرون افزایش داده است.

در جوار مرقس، مناطق دیگری در آلمان وجود دارند که خاک شان اساساً شنی می باشد و از همین رو، بعد از بارانی ترین تابستان هم محصول قابل تعریفی ندارند. چنان که این مناطق به وسیله ی کانال های آبی تقسیم و آبی یاری شوند و خاک شان بهبود یابد، در مدت نسبتاً کوتاهی محصولات و فرآورده های شان به پنج تا ده برابر خواهد رسید. نمونه هایی نیز در اسپانیا وجود دارند، که محصول یک قطعه زمین سیراب حدود ۳۷ برابر محصول همان اندازه زمین ولی دیمی می باشد. پس می توان ادعا کرد، که وجود آبی با توده ی بزرگی از غذا که به طور جادویی از خاک سر بر می آورد، رابطه ی مستقیم دارد. به سختی می توان سالی را تصور کرد، بدون این که سیل ویران گر به دلیل طغیان نهرها و رودخانه ها حداقل یک، دو یا چند بار مناطق مختلف آلمان را در بر نگیرد. خاک قطعات بزرگی از زمین های بسیار پر بار، با نیروی امواج آب شسته شده و از دست می روند و قسمت های دیگری نیز برای سالها زیر لایه های شن، سنگ، و تکه پاره های روان شده به وسیله ی سیل مدفون گشته و برای همیشه به شوره زار تبدیل می شوند. همه ی درختان میوه که در طول دهه ها کاشته شده اند، ریشه کن می شوند. خانه ها، پلها، خیابانها و سدها را آب می برد. راه آهنها داغان می شوند، جان انسانها قربانی می شود، حیوانات اهلی غرق می شوند، تاسیسات مربوط به بهبود زمین نابود شده و محصولات به تاراج می روند. قطعات بزرگ و وسیع زمین های زراعی، که به وسیله ی سیل تهدید می شوند، یا به طور کلی زیر کشت نمی روند و یا این که به گونه ای بسیار جزئی و ناچیز مورد بهره برداری قرار می گیرند، تا بدین وسیله از زیان بیشتر جلوگیری شود. ویرانی وسیع جنگلها، به خصوص در کوهستانها و به ویژه در بخشهایی که در اختیار مالکین خصوصی هستند، خطر را تشدید می کند. گفته می شود که قطع بی معنی درختان به خاطر کسب سود، باعث و بانی کاهش باروری و حاصل خیزی خاک در مناطق پروسو پومرانیا، در کارینتیا و

ستیریا، در ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، روسیه و... است. اما قطع درختان جنگلی در مناطق کوهستانی، غالباً طغیان آب را ببار می آورد. طغیان در راین، ادر، و دره های ویستولا، اساساً با نابودی درختان در سوئیس، گالیسیا، و لهستان، به ترتیب تقدم توضیح داده می شوند. همان فاکتور عامل سیل های مکرر در ایتالیا، به طور مشخص سیل های دره ی پو، مادریا، قسمت های زیادی از اسپانیا، حاصل خیزترین منطقه ی روسیه، و سرانجام زمین های وسیع و زمانی فراموش شده در غرب آسیاست. از همین روست، که در این مناطق خاک به میزان زیادی قدرت باروری خود را از دست داده است.

سرانجام جامعه ی سرمایه داری هم متوجه شده است، که زمان برای پایان بخشیدن به مسأله و تحمل در این عرصه فرا رسیده است و این که باید اقدامات عقلانی را در سطح وسیع هر چه بیشتر به کار گرفت. به همین جهت، کار ساختمان سدهای بزرگ برای جمع آوری مقادیر زیاد آب و استفاده از نیروی آن برای تولید برق در خدمت صنعت و کشاورزی شروع شده است. به ویژه ایالت باواریا، در آلمان، در حال ساختن سدهایی بر روی نهرها و رودهای مناطق کوهستانی در سطح وسیع، با هدف تهیه ی نیروی برق برای استفاده در راه های آهن و سایر تاسیسات صنعتی می باشد. باواریا ی پیر بیابانی، به تدریج در حال انتقال به یک سرزمین صنعتی پیش رفته و مدرن است.

رشد و ارتقای زمین های زراعی

نیاز به گفتن نیست، که مسایلی با این درجه از وسعت، یک شبه حل نخواهند شد. اما جامعه ی جدید همه ی نیروها را تحت اختیار گرفته و برای حل آنها به کار می گیرد؛ چرا که وظیفه ی اصلی و اساسی اش، حل معضلات کشاورزی و برداشتن موانع در مسیر رسیدن به این هدف است. جامعه ی جدید سپس به حل مسایل و مشکلاتی خواهد پرداخت، که برای جامعه ی کنونی غیر قابل تصور هستند و صرف فکر کردن درباره ی آنان، انسان را دچار سرگیجه می کند. علاوه بر ملاحظات فوق، نکات دیگری هم در ارتباط با بهبود روش های استفاده از زمین مطرح هستند. مثلاً امروزه قطعات بسیار زیادی از زمین های با مساحت چند مایل مربع (مایل حدود یک و نیم کیلومتر است - مترجم) به کاشت سیب زمینی اختصاص دارند، در حالی که می توان از آنان به شیوه ی به مراتب موثرتر استفاده کرد. بهبود کیفی کشت زمین های زراعی، به اقداماتی این چنین وابسته است.

درهم شکستن تضاد میان شهر و روستا

کسی نیست که رشد کنونی شهرهای بزرگ ما را

پدیده‌های مثبت و سالم ارزیابی کند. دستاوردهای اقتصادی و صنعتی به طور مداوم توده های بزرگی از جمعیت مردم را روانی شهرهای بزرگ می‌کند. این شهرها مراکز اصلی صنعت و داد و ستد هستند. در درون این شهرهاست که مراکز، ارتباطات و دفاتر صاحبان ثروت‌های بزرگ قرار دارد. مراکز قدرت سیاسی، نیروهای نظامی و دادگاه‌های عالی، همگی در شهرها یافت می‌شوند. در همین شهرهاست که موسسات آموزشی، علمی، هنری، و هم چنین محل‌های تفریحی، نمایشگاه‌ها، موزه‌ها، تاترها و سالن‌های کنسرت و الا آخر متمرکز می‌گردند. هزاران نفر به خاطر نیازهای حرفه‌ای به این شهرها سرازیر می‌شوند، هزاران نفر دیگر در پی یافتن تفریح و لذت و تعداد به مراتب بیشتری هم به امید درآمد و شغل بهتر و زندگی راحت تر از روستاها به شهرها وارد می‌گردند.

به زبان مجازی، اما رشد بی رویه شهرها به شخصی می‌ماند که از کمر و از قطر شکم به تدریج بزرگتر می‌شود؛ در حالی که پاهایش به تدریج لاغرتر و ضعیفتر می‌گردد، تا این که بالاخره تاب تحمل این بار سنگین را از دست داده و درهم می‌شکند. همه روستاهای مجاور این شهرها هم از آن جایی که پرولتاریا شروع به تمرکز در آنان می‌کند، به شهرها شباهت پیدا می‌کنند. این جوامع که غالباً از کمبود بودجه رنج می‌برند، بالجبار به تحمیل بالاترین میزان مالیات بر مالیات دهندگان پناه می‌برند؛ ولی با این حال، از عهده‌ی خواستها و نیازمندی‌های تحمیل شده بر خود برنمی‌آیند. هنگامی که

فاصله‌ی میان آنان و شهرهای بزرگ سرانجام ناپدید می‌شود، آن‌ها به شهرهای بزرگ می‌پیوندند؛ درست مثل این که یک سیاره هنگامی که خیلی به خورشید نزدیک می‌شود، با آن برخورد می‌کند. جذب آن‌ها در شهرهای بزرگ، سطح زندگی را در هیچ یک از آنان ارتقا نمی‌دهد. وضع نامناسب مسکن در هر دوی آن‌ها در نتیجه‌ی ازدیاد جمعیت بدتر می‌شود. تمرکز این چنینی توده های مردم، این کیفیت گریزناپذیر توسعه‌ی مدرن، به درجه‌ی معینی باعث ایجاد مراکز انقلابی نیز هست. اما آن‌ها با تشکیل جامعه‌ی جدید، وظیفه‌ی خود را انجام یافته می‌یابند. و سپس انحلال تدریجی آنان لازم می‌شود. جریان مهاجرت آن گاه برعکس خواهد شد و جمعیت شهرهای بزرگ به روستاها مهاجرت خواهند کرد. در آن‌ها جوامع تازه‌ای تشکیل می‌دهند، که متناسب با اوضاع تغییر یافته است و فعالیت صنعتی و کشاورزی را ترکیب می‌کنند. این مهاجرت به محض این که جمعیت شهرها به خاطر وسایل پیش رفتنی ارتباطات، تولید و تاسیسات و غیره شرایط انتقال به روستاها را هم راه با انتقال عادات سودمند تمدن به آن جا – مانند ایجاد موسسات تحصیلی، موزه‌ها، تاترها، سالن‌های کنسرت و امکانات عمومی و... – کسب کنند، شروع خواهد شد.

در آن جا، مردم از تمامی محاسن زندگی شهری بهره مند هستند، بدون این که مجبور باشند جنبه‌های زیان بار زندگی شهری را تحمل کنند. همه‌ی جمعیت در محیطی به مراتب سالم تر و لذت بخش‌تر

زندگی خواهند کرد. جمعیت روستایی در صنعت شرکت خواهند کرد و جمعیت صنعتی نیز در کشاورزی و باغ داری؛ نوعی تنوع شغلی، که در حال حاضر تنها شامل حال یک اقلیت ناچیز می‌باشد، آن هم به قیمت صرف وقت و انرژی فراوان جمعیت.

هم چون سایر عرصه‌ها، در این عرصه هم جهان بورژوا به وسیله‌ی انتقال شمار هر ساله بیش‌تری از تاسیسات صنعتی به مناطق روستایی، این توسعه را پیش بینی می‌کند. شرایط نامطلوب زندگی در شهرهای بزرگ، نظیر کرایه‌ی گران و مزدهای بالا، بسیاری از صاحبان صنایع را مجبور به این انتقال می‌کند. از طرف دیگر، زمین داران بزرگ هر چه بیش‌تر به سرمایه داران صنعتی تبدیل می‌شوند. گردانندگان کارخانه‌های شکر، تقطیر، آب جو سازی، سیمان، آجر، کوزه گری، چوب و تولید کاغذ، همین امروز هم در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند. این جمعیت در صورت مهیا بودن امکانات حمل و نقل سر به ده‌ها هزار نفر خواهد زد. عدم تمرکز، عامل دیگری است که فاصله‌ی میان شهر و روستا را از بین می‌برد. دهقانان، این هلوتهای مدرن که تاکنون به دلیل محدودیت‌های جغرافیایی از رشد فرهنگی بازمانده و از کسب مدارج عالی فرهنگی محروم بوده‌اند، به افرادی آزاد تبدیل می‌شوند؛ چرا که امکان کسب فرهنگ را به دست می‌آورند. رویایی که زمانی بیسمارک در سر داشت، این که او ممکن است نابودی شهرهای بزرگ را به چشم ببیند، امروزه – اگرچه به شیوه‌ای متفاوت با انتظار او – به یک امر دست یافتنی تبدیل شده است.